**سوره انعام، آيه 49**

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**

**«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا وَ حَبِیبِ اِلهِنا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ، سِیِّما بَقیِّۀُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا الحُجَهِ إبنِ الحَسَن عَجَلَّ اللهُ تَعالَی فَرَجَه الشَّریفِ وَ لَعنةُ اللهِ عَلَی أعدَائِهِم أَجمَعينِ إلَی قَيامِ يَومِ الدّينِ**

**السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»**[[1]](#footnote-1)

سلام بر امام مهدى عجل الله تعالی فرجه الشریف آن كسى كه خداى عزوّجل به امّتها وعده داده كه عقايد مختلف مردم را به وجود او جمع كند و خلق را از تفرقه برهاند و به وجود او خداى متعال زمين را پر از عدل و داد گرداند و همه‌ی قواى عالم از او تمكين كنند و وعده‌ی خدا به عزّت اهل ايمان به وقوع پيوندد.

**أعوُذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ**

**«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»** [[2]](#footnote-2)

و این کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ کتابی است پربرکت، که آنچه را پیش از آن آمده، تصدیق می‌کند؛ (آن را فرستادیم تا مردم را به پاداشهای الهی، بشارت دهی،) و تا (اهل) امّ‌القری [= مکّه‌] و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی! (یقین بدان) آنها که به آخرت ایمان دارند، به آن ایمان می‌آورند؛ و بر نمازهای خویش، مراقبت می‌کنند!

آیه‌ی نود و دوم از سوره مبارکه‌ی انعام، در مقام بیان خصائص و ویژگی‌هایی که قرآن کریم دارد. اوّلاً می‌فرماید **«هَذَا كِتَابٌ»** این قرآن کتابی است **«مُبَارَكٌ»** که ما نازل کردیم، **«كِتَابٌ»**، اون مقرّرات و قوانینی است که لازم است بماند در میان بشر که وسیله‌ي تأمین سعادت اوست، تعبیر به **«كِتَابٌ»** می‌شود. اون مطالبی که لازم نیست بماند که به کتابت در نمی‌آد. اونی که لازم هست و مقرّراتی‌ست برای تأمین سعادت انسان، لازم، باید بماند. این کتابه و لذا قرآن کریم مقرّرات آسمانی‌ست که برای تأمین سعادت بشر، لازمه همیشه بماند. مقرّراتی که هم سعادت دنیوی را تأمین می‌کند و هم حیاتِ ابدی برای انسان می‌آورد، شکّی درش نیست که این واقعاً کتاب است، یعنی باید بماند، استمرار پیدا کند، از این جهت کتابه.

**«مُبَارَكٌ»**، کلمه‌ي «مبارک» مشتق از برکته، برکت یعنی خیر ثابت و نعمت مستمرّ. مبارک یعنی موجودی که دارای خیر ثابت و منشاء نعمت مستمرّه. و این معنای از مبارک در عالم مادّه و طبیعت تحقق پیدا نمی‌کند، برای اینکه عالم مادّه و طبیعت در معرض زوال[[3]](#footnote-3) و فنا است. عالمی که رو به زوال می‌رود که مبارک نیست. یعنی یک موجود ثابتِ نعمتِ مستمرّ که نیست. و لذا تنها موجود مبارک، ذات أقدس حقّه. یعنی اوست که ثابت است **«لَم یَزَل وَ لا یَزال»**[[4]](#footnote-4)و علی‌الدّوام[[5]](#footnote-5) منشاء خیر است و منشاء نعمت‌های مستمرّه. پس مبارکِ به معنای واقعی کلمه، ذات أقدس الله است و بس. اگر در عالم طَبع هم، در عالم امکان هم چیزی مبارک بود، از اون نظر که ارتباط با او دارد، از اون نظر که مورد حمایت اوست، و لطف و عنایت او شامل حال اوست از این جهت مبارکه، وگرنه مبارک واقعی منحصراً ذات أقدس حقّه.

**«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»**[[6]](#footnote-6)**؛** اون ذات أقدسی که سلطنت به طور مطلق در دست اوست و تدبیر و تنظیم کائنات به اداره اوست، او مبارکه، **«تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ العَالَمینَ»**[[7]](#footnote-7)**، «تَبارَکَ اللهُ أحسَنُ الخالِقیِنَ»**[[8]](#footnote-8)مبارک همان است، **«ألَّذی يُحْيِي وَ یُمیِتُ»**[[9]](#footnote-9)**؛ «ألَّذی يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»**[[10]](#footnote-10) **، «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»**[[11]](#footnote-11)**؛** او تنها مبارکه و سایر موجودات هر کدامی که ارتباط با او دارند و مورد حمایت او هستند مبارکند. و لذا از بارانِ آسمان تعبیر به مبارک فرموده؛ **«َنَزَّلَّ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا»**[[12]](#footnote-12)**؛** اینجا ماهِ مبارکه، چرا؟، چون «نَزَّلَ»، سرّ اینکه مبارک است چون او نازل می‌کند، چون او تدبیر می‌کند، او حساب می‌کند، کجا باید برسد؟ چون او تنزیل[[13]](#footnote-13) می‌کند و لذا مبارکه، مبارک هست، ولی سِرّ مبارک بودنش، تنزیل اوست.

**«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»**[[14]](#footnote-14) از این جهت آبِ آسمان مبارکه، این همه برکات از او نشأت می‌گیره، زمین مرده را زنده می‌کند و این همه موادّ غذایی، در اختیار انسان می‌گذارد، چون مورد تَنزیِل اوست، یا از عیسی علیه‌السلام تعبیر به مبارک شده، **«قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْکِتابَ وَ جَعَلَني‏ نَبِيًّا وَ جَعَلَني‏ مُبارَکاً أَيْنَ ما کُنْتُ»**[[15]](#footnote-15)**؛** او مرا مبارک قرار داده، خودم نیستم، خودم که ذاتاً عدمم، او **«جَعَلَنی»**[[16]](#footnote-16) او مرا اینجور کرده، به حمایت او من مبارک شده‌ام. کثیرُالبرکات[[17]](#footnote-17) ام، حالا وقتی دست بر سر انسان مبروصی[[18]](#footnote-18) که برص[[19]](#footnote-19) گرفته می‌کشم خوب می‌شود، آدم أکمه[[20]](#footnote-20) نابینای مادرزاد را من خوب می‌کنم، چون مبارکم می‌دمم در مرد‌ه‌ها زنده می‌شوند. او اینچنین کرده، **«جَعَلَني‏ مُبارَکاً».**

یا از کعبه تعبیر شده به مبارک، **«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ‌»**[[21]](#footnote-21)**؛** خُب آنجا باز مبارکه، به جهت اینکه کعبه هم **«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ»، «وُضِعَ»**، اون کسی که واضع بوده، قرار داده اوست، چون او کعبه را اینچنین قرار داده است، **«أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»**؛ از این جهت مبارکه، پس اینها همه نشانه‌ی این که هر موجودی در عالم که ارتباط با او دارد مبارکه، ولی خود اون عالم مادّه و طبیعت مبارک نیست، مبارک تنها ذات أقدس اوست. از این جهت قرآن هم مبارکه، به جهت اینکه از او نازل شده**، «هذا ذِكْرٌ مُبارَکٌ أَنْزَلْناهُ»**[[22]](#footnote-22)**،** باز هم **«أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ»**[[23]](#footnote-23)، یعنی سِرّش اینه که ما نازل کرده‌ایم، یا می‌فرماید **«كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ»**[[24]](#footnote-24)، باز هم سِرّ مطلب همان انزال[[25]](#footnote-25) ماست، ما انزال کرده‌ایم، حالا در این آیه هم که خواندیم که **«هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ»**[[26]](#footnote-26)، این کتاب است، مقررات آسمانیِ لازم البَقاء[[27]](#footnote-27) برای بشر است، مبارکه، کثیر ُالبرکات است در دنیا و آخرت و سِرّش این که ما نازل کرده‌ایم. **«كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ»**،

پس این شد سه تا خصیصه برای قرآن، یکی کتاب بودن و دیگری مبارک بودن و سوّم مُنزَل[[28]](#footnote-28) بودن. ما نازلش کرده‌ایم. این سه تا، سه خصیصه قرآن مجیده. و دیگر **«مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»**[[29]](#footnote-29)سوّمین خصیصه‌اش این که تصدیق کننده‌ی کتاب‌های آسمانی قبل است، **«بَيْنَ يَدَيْهِ»** یعنی پیش از او، کتابهای آسمانی‌ای که قبل از او آمده‌اند، قرآن مصدّق آنهاست، **«مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»**، تورات، انجیل، زبور، صُحُف ابراهیم، صُحُف نوح، اینهایی که قبلاً آمده‌اند، قرآن همه را تصدیق می‌کند. **«مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»،** تصدیق کردنش هم یا از جهت اینکه مبشّر[[30]](#footnote-30) بودن آنها را تصدیق می‌کند، این یک معناشه. یا حقیّت آنها را تصدیق می‌کند، هر دوش درسته. چون آنها که قبلاً آمده‌اند، بشارت داده‌اند به آمدن پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و آمدن قرآن، بشارت داده‌اند. علائمی هم ذکر کرده‌اند. قرآن آمده همان علائمی را که آنها گفته‌اند ارائه می‌کند. همان نشانه‌هایی که آنها داده‌اند من و آورده‌اند هم داریم، و لذا مصداق نشان می‌دهد آن علائم و نشانه‌هایی که کُتب انبیاء سَلف آورده‌اند. چون انبیاء که هیچکدامشان با هم اختلاف نظری ندارند، هیچ دو پیغمبری نیامده است که بگوید اون یکی درست نگفته، تمام انبیاء مصدّق[[31]](#footnote-31) یکدیگرند. هر پیغمبری نسبت به پیغمبر لاحِق[[32]](#footnote-32) مصدّقه. نسبت به پیغمبر سابق هم مبشّره. هر پیغمبری چنینه. آمده‌اند، آینده را بشارت می‌دهد و گذشته را هم تصدیق می‌کند. پس قرآن مصدّقِ مبشّر بودن آنهاست. و لذا درباره عیسی علیه‌السلام چطور مبشّره؟ خود قرآن می‌گه که؛ **«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»**[[33]](#footnote-33)**؛** من رسولم که تورات گذشته قبل از خودم را تصدیق می‌کنم و نسبت به پیغمبر خاتمی که بعد از من خواهد آمد تبشیر[[34]](#footnote-34) می‌کنم، بشارت آمدن او می‌دهم، و تصدیق موسایِ گذشته را می‌کنم.

پس قرآن مصدّقه، هم مصدّق مبشریّت اونهاست و هم مصدّق حقیّت اونهاست. یعنی قرآن تصدیق می‌کند که اونها حقّ بودند. در زمان خودشان هر پیغمبری آمده و هر کتابی هم نازل شده در زمان خودش حقّ بوده، کتاب نور بوده، کتاب هدایت بوده که این قرآنه، **«أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ مِنْ قَبْلُ هُديً لِلنَّاسِ»**[[35]](#footnote-35) **؛** تصدیق قرآنه، **«أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ مِنْ قَبْلُ هُديً لِلنَّاسِ»**[[36]](#footnote-36)**؛** یعنی قبل از من تورات و انجیل کتاب هدایت مردم بوده ولو زمانش هم منقضی شده ولی هر کتابی در زمان خودش، کتاب هدایت و کتاب نور بوده. و اگر چنانچه قرآن کنار برود خُب مسلّم مصدّقی ندارند. پیروان مسیح و پیروان حضرت کلیم علیهم‌السلام اینها مصدّقی ندارند برای حقیّت خودشان. برای اینکه کتابشون که اعجاز نیست، چون کتاب تورات و انجیل که الان دست پیروان حضرت مسیح یا حضرت موسی علیهم‌السلام است اینکه اعجاز نیست. اینها اصلاً کتاب آسمانی نیست، تحریف شده، کتاب آسمانی‌ای که بوده قبول داریم بر موسی و عیسی علیهم‌السلام. اینها که نوشته بشر عادیه، که خودشان هم معتقدند. اینها را حضرت موسی علیه‌السلام که ننوشته یا حضرت عیسی علیه‌السلام که ننوشته، اینها را بعداً نوشته‌اند. حوّارییّن[[37]](#footnote-37) مثلا نوشته‌اند انجیل را، یا شاگردان حوارییّن نوشته‌اند که به نام آنها هم هست، انجیل لوقا[[38]](#footnote-38)، انجیل یوحَنّا[[39]](#footnote-39)، انجیل مَتی[[40]](#footnote-40)، مَرقُس[[41]](#footnote-41)، اینها معلومه که بشر عادی اینا رو نوشته، منتهی معتقدند که آنها یادشان بوده، حوارییّن یادشان بوده که آن انجیل آسمانی چه بوده؟ به هر حال اینی که الان دست اینهاست که معجزه که نیست. یه بشر عادی نوشته. ولی قرآن خودش معجزه است یعنی تا روز قیامت کتابی است که اعلان هم می‌کند که اگر جنّ و انس هم با هم دست به دست بدهند نخواهند توانست مانند این کتاب در ابعاد مختلف، اون هم از یک فرد أمّی که هیچ درس نخوانده و اصلاً ارتباطی با قلم و نوشتن و خواندن نداشته است آورده. واسه این معجزه است. تا روز قیامت هم أحدی نخواهد توانست که أمّی باشد و در عین حال کتابی دارای ابعاد مختلف از علوم آورده باشه. پس قرآن، الان معجزه است و این معجزه اثبات می‌کند حقیّت اونها را، که اگر این نبود هیچ دلیلی نداشتند پیروان مسیح، برای اینکه حضرت مسیح پیغمبر بوده و معجزاتی داشته، چون معجزات اونها مقطعی بوده، موسمی بوده، یعنی مرده را زنده می‌کرده اونوقت زمان خودش بود، الان که نیست، موسی علیه‌السلام عصا را اژدها می‌کرده، الان که نیست؛ اون موقع بوده، چه دلیلی بر این که بوده، خُب مطلبی است نقل شده، اگر قرآن نبود، اگر تصدیق نمی‌کرد نبوّت موسی و عیسی علیهم‌السلام را، اگر تصدیق نمی‌کرد معجزاتی که اونها آورده‌اند، خُب هیچ دلیلی بشرِ امروز در دست نداشت بر اینکه اونها پیغمبر بوده‌اند و معجزاتی داشته‌اند. هیچ چی در کار نیست. اونی که الان فقط یک ودیعه آسمانی دست بشره، همین قرآنه. غیر قرآن بشر هیچ رابطه‌ای ندارد که اثبات کند از عالَم بالا وحی نازل شده، پیغمبری آمده و معجزاتی داشته‌اند. لذا قرآن تنها مصدّقه، **«مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»**، که اگر این نباشه، هیچ کدام از ادیان سَلف[[42]](#footnote-42) مصدّق ندارند، هیچ کدام از انبیاء گذشته و کتب آسمانی سَلف مصدّقی ندارند، هیچ دلیلی ندارند بر اینکه نبوّتی بوده، هیچ دلیل ندارند بر اینکه معجزاتی بوده، تنها قرآن است. قرآن خودش الان معجزه است تا روز قیامت هم در دست بشر و تا به حال هم 15 قرن گذشته، در مقابل این اعلان قرآن که **«لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى‌ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»**[[43]](#footnote-43)**؛** تا روز قیامت هست، و تا به حالا هم کسی نتوانسته بیاورد و تا ابد هم نخواهند توانست آورد. یک فرد امّی بتواند کتابی به این کیفیّت، جامع تمام جهات داشته باشه، از ابعاد مختلف. پس این معجزه است و این معجزه اثبات می‌کند رسالت آورنده‌اش را، او که ثابت شد رسول است، او گفته است که قبل از من هم انبیاء بوده‌اند و کتاب آسمانی بوده. پس **«مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»** این هم شد چهار خصیصه برای قرآن. مبارک بودن، کتاب بودن، مُنزَل بودن، مصدّق انبیاء سَلف بودن و **«وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى»**[[44]](#footnote-44)، یکی دیگر از خصائصش که انذار می‌کند **«أُمَّ الْقُرَى وَ مَن حَولَها»** آمده بشر را بیدار کند، انذاز می‌کند، هشدار می‌دهد، سرنوشت بد و خوبِ بشر را در آینده نشان می‌دهد، **«لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَن حَولَها»**[[45]](#footnote-45) حالا **«أُمُّ القُری»** اسم مکّه است، کلمه‌ی **«أُمّ»** یعنی اصل و اساس، ریشه، **«أُمُّ القُری»** یعنی پایه و اساس و ریشه سایر قُری و آبادی‌ها، اگر به مادر هم **«أُمّ»** گفته بشه برای همینه، چون اساس تکوّن[[46]](#footnote-46) فرزند است. اگر نباشد که فرزندی متکوّن نمی‌شه. چون پایه و اساس و ریشه است برای فرزند، از این جهت **«أُمّ»** گفته می‌شه. حالا **«أُمُّ القُری»**، مکه **«أُمُّ القُری»** است و کلمه **«قُری»** هم جمع قریه است. قریه گرچه در اصطلاح ما به روستا گفته می‌شه، ما می‌گیم قریه یعنی روستا، ما به شهر نمی‌گیم قریه، شهرهای بزرگ و کوچک را نمی‌گیم قریه، به روستا می‌گیم قریه، اما در اصطلاح قرآن نه، در اصطلاح قرآن کلمه قریه به مطلق آبادی گفته می‌شه. هر جایی که انسان بشینه، آبادی‌، و لذا در سوره یوسف از مصر تعبیر به قریه[[47]](#footnote-47) شده، و حال آنکه اون روز مصر، خُب پایتخت حکومت اون روز بود. شهری بود و کشوری عظیم، روستا که نبود، قرآن از مصرِ اون روز تعبیر به قریه کرده، **«وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»**[[48]](#footnote-48)که وقتی برادرهای یوسف برگشتند پیش پدر، بنیامین ماند، بازداشت شد از طرف حکومت مصر برای جریانی که حالا مجال شرحش نیست. اینها برگشتند پیش پدر که گفتند که جریان این بود که بنیامین را نگهداشتند بعد گفتند اگر ما را قبول نداری **«وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا»؛** از اون قافله‌ای که آمده از اون قریه‌ای که درش بودیم ـ که مصر مقصوده ـ از اون قافله بپرس که جریان چه بوده که بنیامین را نگهداشتند؟ منظور اینکه در اینجا از مصر به قریه تعبیر شده **«وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا»؛** یا اینکه فرموده **«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُري‏ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ»**[[49]](#footnote-49)مقصود روستاها که نیستندکه، یعنی همین آبادی‌ها، شهرها، مردم شهرنشین، تمام انسانهایی که در هر آبادی زندگی می‌کنند، اگر این‌ها مؤمن متّقی باشند، من درهای رحمت و برکت را از آسمان و زمین برایشان می‌گشایم. اینجا هم مراد روستاها نیستند، همه‌ی مردم شهرنشین و آبادی‌ها، **«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُري»؛** یعنی آبادی‌ها و کسانی که آن جاها زندگی می‌کنند. پس قری یعنی آبادی‌ها، مکّه هم أمّ القری است یعنی مادر همه‌ی آبادی‌هاست، ریشه‌ي همه‌ی این سرزمین‌هاست. حالا چرا؟ دو احتمال هست، یکی اینکه چون می‌دانیم بر اساس فرضیه‌ي علمی هم که دارند، مدّت‌ها گذشت، ميلیون‌ها سال که کره‌ي زمین نبود، همش آب بود، همه جا را آب گرفته بود **«وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ»**[[50]](#footnote-50)تا وقتی که کم کم آب‌ها فروکش کرد و کره‌ی زمین، کم کم تدریجاً از آب بیرون آمد، که الان سه قسمت آبه و یک قسمت ربع مسکونیه، اوّل قطعه‌ای که سر از آب بیرون آورد، سرزمین مکّه بود، همان نقطه‌ایه که الان کعبه در اونجا هست، وقتی آبها فروکش کرد و و بنا شد که این خاک بیرون بیاد، اوّلین قطعه‌ای که از آب بیرون آمد، سر بالا آورد همان قسمت مکّه بود که کعبه در اونجاست و بعدش تدریجاً سایر قسمتهای زمین گسترش پیدا کرد که **«دَحوُالارض»**[[51]](#footnote-51) هم ما داریم، در جزء دین ما همینه. دَحوُالارض یعنی اوّل قطعه‌ای که پیدا شد قطعه مکّه بود و از مکّه گسترش پیدا کرد به سایر سرزمینها. از این جهت می‌گیم أُمّ القُری است، یعنی مادر همه‌ی سرزمینهاست.

یک احتمال اینکه أُمّ القُری یعنی مادر همه‌ی تمدّن‌ها است، که واقعاً آبادی اونجا که انسان‌نشین هست، اونجایی است که قانونِ عادلانه اجرا شود و همه‌ی مردم در پرتو عدل به سعادت برسند. او کجاست؟ اونجایی که قرآن اجرا بشه، مسلّمه، اونجایی که قرآن اجرا شود، بشر روی امنیّت ببیند، عدل و امنیّت در سایه‌ی اجرای قرآن پیدا می‌شود، تا قرآن اجرا نشده است بشر روی خوش نخواهد دید. همیشه جنگ است و جنایت است و خیانت و بدبختی که می‌بینید در دنیای امروز دیگه، حالا تمدن رسیده به اوج تمدن فرض بفرمایید. این همه جنایت‌ها و وحشی‌گری‌ها در عالَم هست، تا قرآن به دست صاحب قرآن، ولیّ زمان أروَاحُ العَالَمین لَهُ الفِداء عجل الله تعالی فرجه الشریف تا به دست او اجرا نشود، بشر همینه که هست. هَرج و مَرج و جنگلی و حیوانی زندگی می‌کند. پس اونی که آبادی را ایجاد می‌کند، قرآن است. تمدن واقعی بشری، قرآن ایجاد می‌کند و قرآن هم در مکّه نازل شده پس می‌شود أُمّ القُری، پس مکّه می‌شود مادر همه‌ی تمدّن‌ها، برای اینکه در مکّه قرآن آمده و قرآن تمدّن آفرینه، و تمام تمدّن‌های بشری را قرآن بوجود می‌آورد. پس چون تمدّن آفرین قرآن است و قرآن در مکّه نازل شده، پس مکّه می‌شود أُمّ القُری، یعنی مادر همه تمدّن‌ها، **«وَ مَن حَولَها»** اون کسانی که در اطراف این أمّ القری هستند، اینجور که معنا شد، اونوقت دیگه همه‌ی قطعات جهان می‌شوند **«وَ مَن حَولَها»** همه می‌شوند اطرف مکّه دیگه. مکّه که شد مادر برای همه‌ی تمدّن‌ها، مادر برای همه‌ی سرزمین‌ها، پس تمام عالم که هست، همه می‌شود **«وَ مَن حَولَها»** همه می‌شوند در اطراف کعبه، مکّه می‌شود وسط، مرکز و بقیّه می‌شود در اطراف مکّه، اینجور که معنا کردیم پس **«مَن حَولَها»** می‌شود همه‌ی جهانیان، ولی بعضی که معنا می‌کنند «أُمّ القُری» را فقط می‌گویند مکّه و روستاهای اطراف مکّه، که **«قُری»** اینجور معنا می‌کنند. اگر این باشه که خُب **«مَن حَولَها»** خیلی محدود می‌شه، یعنی قرآن آمده فقط اهالی مکّه را انذار کند با اون روستاهایی که در اطراف مکّه هستند، همین‌ها. خیلی محدود می‌شه، اگر اینجور معنا کنیم خیلی کوچیک می‌شه دایره‌ی انذار قرآن، که انذار کند فقط مکّه و روستاهای اطراف مکّه را، اما اینطور که معنا شد، نه، مکّه می‌شود «أمّ القری» مادر همه‌ی سرزمین‌ها و مادر همه‌ی تمدّن‌ها، و تمام عالم. یعنی قرآن آمده مکّه را و همه‌ی عالمیان را انذار کند، منتها چون در مکّه نازل شده، اوّل خود مکّه معلومه دیگه مورد خطاب می‌شود و انذار، پس **«لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَن حَولَها»** یعنی می‌گه لِتُنذِر تمام عالم را. تمام جهانیان.

اونوقت بنابراین این آیه می‌شود از آن آیاتی که دلالت می‌کند که اسلام آئین جهانیه، آئین همگانی است و همه عصری است و همه کسی است. یعنی آئینی است مال همه‌ی مردم، مال همه‌ی زمان‌ها، مال همه‌ی مکان‌ها. از اون آیاتی است که دالّ بر جهانی بودنه. ما آیات دیگری هم داریم که دالّ بر همین مطلبه، مثلاً **«أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»**[[52]](#footnote-52)**؛** قرآن به من وحی شده که شما را ـ که اهالی مکّه بودند ـ شما را انذار کنم **«وَ مَنْ بَلَغَ»** و به هر که رسیده، بعد کلمه‌ی **«مَن بَلَغ»** همه را می‌گیره، الان که ما بعد از 15 قرن بعد نزول قرآن آمده‌ایم، ما **«مَن بَلَغ»** ایم، یعنی به ما هم رسیده دیگه، ما **«مَن بَلَغ»** هستیم. ندای پیغمبر الان به گوش ما رسیده، 15 قرن بعد از نزول قرآن آمده‌ایم ولی از افراد **«مَن بَلَغ»‌** ایم، میلیون سال بعد هم **«مَن بَلَغ»** ام، تا آخرین روز عمر دنیا هم هرکسی بیاد، می‌شه **«مَن بَلَغ»**، پس قرآن می‌شود مُنذر **«مَن بَلَغ»**، یعنی هرکه تا روز قیامت صدای قرآن و ندای پیغمبر به گوش او برسه، می‌شه **«مَن بَلَغ»**، **«لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»** پس ما جزو **«مَن بَلَغ»** هستیم و همه‌ی انسان‌هایی که بعد از این خواهند آمد، میلیون‌ها سال هم که باشه، بازم **«مَن بَلَغ»** ‌اند. پس این آیه هم دالّ بر جهانی بودن اسلام است.

یا آیه‌ی دیگه **«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ»**[[53]](#footnote-53) قرآن مال جهانیان است، **«تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى‌ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً»**[[54]](#footnote-54) آمده است نذیر جهانیان باشه. پس این آیاتی است که دالّ بر جهانی بودنه.

پس این هم یک مطلب که استفاده می‌کنیم **«لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى»**، اما مطلب مهم‌تری که هست اینکه **«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ»**[[55]](#footnote-55)حالا چه کسانی به این قرآن ایمان می‌آورند، می‌پذیرند؟ معیارش معیّن کرده، اون کسانی که ایمان به آخرت دارند، ایمان به آخرت دارند، اونها می‌توانند قرآن را بپذیرند، چون معلومه، اون کسی که ایمان به آخرت ندارد، پاداش و کیفری قائل نیست سراغ قرآن نمی‌آد. ولو قرآن یک برنامه‌ای است که محدودیّت می‌آورد، تعدیل می‌کند، جلو أهواء[[56]](#footnote-56) نفسانی رو می‌گیره، انسان دندان روی جگرش بگذارد تا اینکه، شهواتش را ترک کند و به بهشت ابدی برسه. کسی که بهشت ابدی ندارد، به چه مناسبت شهواتش را ترک کند؟ نمیاد سراغ قرآن، باید ایمان به آخرت باشه، باور کرده باشه، مبداء علیم و حکیم عالم را، بداند عالم صاحبی دارد خدا نام و او حکیم است، چون حکیم است برنامه‌ای سیر و سلوک به انسان می‌دهد که به هدف برساند، هدفش هم معاده، مبداء خلقت ذات أقدس الله است و هدف خلفت معاده. که حیات ابدی است و سعادت جاودانی است. میان این دو سر خط، یک سر خط الله و یک سر خط هم معاد از آنجا نشأت گرفته، **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»**[[57]](#footnote-57)**؛** در این وسط برنامه سیر است. منی که از الله نشأت گرفته‌ام و به سوی معاد، حیات ابدی می‌روم، از چه راهی بروم؟ با چه برنامه‌ای بروم؟. اینکه ناچار می‌شود به سراغ نبوّت برود. در این وسط نبوّت آمده که آورنده‌ی برنامه‌ی قرآن است، امامت آمده که مفسّر و مبیّن این برنامه و مجری این برنامه است. پس هم نبیّ، هم ولیّ، در این وسط پیدا می‌شود. اوّل مبداء علیمِ حکیم عالم که قبول کرده، هدف خلقت را هم قبول کرده مبداء و معاد، در این وسط هم باید برنامه‌ی سیری داشته باشم که مرا حرکت بده به هدف برساند، اون برنامه هم باید به دست معصوم از خطا بیاید که من قبولش کنم و به دست امام معصوم از خطا هم باید تفسیر و تبیین و اجرا بشود که به هدف برسیم. و لذا این مطالب با تعقّل ثابت می‌شه، یعنی مبدأ حکیمِ عالم ثابت می‌شه، و معاد هم که هدف خلقت انسان است روشن می‌شه، برنامه سیر و حرکت هم به دست مؤسّسی معصوم و مبیّنی معصوم که نبیّ و امام باشه روشن می‌شود. خُب این را باید داشته باشیم. اگر مؤمن به این شدیم قرآن را می‌گیریم. بگیم چون من از خدا نشأت گرفته‌ام به معاد می‌خوام بروم، برنامه من قرآنه، باید ایمان بهش بیاورم که طبق گفتارش عمل کنیم دیگه، برای این درسته.

**«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ»**[[58]](#footnote-58)**؛** اون كساني كه ايمان به آخرت دارند به اين قرآن مؤمن مي‌شوند. يك قید ديگه هم داره، بله **«هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»**[[59]](#footnote-59) **؛** و ديگر اينكه به نمازشون محافظت مي‌كنند. اين دو تا معيار را قرآن نشان مي‌ده، چه كساني مي‌توانند بگن به آخرت ايمان داريم، اون كساني كه هم به قرآن ايمان بياورند و هم نمازخوان باشند؛ **«هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»** نمازخوان باشند، محافظ نماز باشند. محافظ نماز باشند يا از جهت وقت، مراعات وقت نماز كنند، نگذارند که وقتش منقضي بشود، بي‌اعتنايي نكنند. يا خير، محافظ نماز باشند، يعني نماز را لكّه‌دارش نكنند. كارهايي نكنند كه اين خاصيّتش را از دست بده، چون خاصيّت نماز **«تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»**[[60]](#footnote-60)بايد جلوي منكرات را بگيرد، جوري نماز بخوانند كه اين نماز، نماز درست و حسابي باشه. اينها هستند كه ايمان به آخرت دارند، پس اين خيلي كار مشكل مي‌شه.

جوانهاي محترم مراقب باشند اصول عقائد را تحكيم كنند، چون اصول عقائد محكم نباشه كار درست نمي‌شه، در اين زمينه هر چه دارند مطالعات دارند، استاد ببينند، درس بخوانند، كتاب مطالعه كنند و با قرآن مأنوس باشند كه ايمان به آخرت در ايشان پيدا بشود.

يك قسمت از مطالب مربوط به آخرت ديگه عقلي نيست. اصل مسلّم بودن معاد، عقلیه، با برهان عقلی ثابت می‌شه، اما تفصیلات اين مسائل كه گاهي به ذهن مي‌رسه، نمی‌شه با عقل درست کنیم. حالا مرديم در برزخ، سوال قبر و نَکیر و مُنکر[[61]](#footnote-61) مي‌شود، اون نکیر و منکر چه جور هستند؟ و چه جور مي‌آن؟ و چه طور سوال مي‌شه؟ و نمي‌دانم اونوقت اون آتش عذاب برزخی چه جوري است؟ و اينها تفصيلاتي است كه با عقل درست درنمياد. ما در محشر كه محشور مي‌شويم، آيا صراط چه جوري است؟ كه گفته‌اند از مو باریک‌تر، از شمشير برنده‌تر، مثلاً چه جوری است؟ و آدم عقلش نپسنده. میزانی که اعمال ما را می‌سنجند. سیئّات ما را با حسنات ما می‌سنجند آن میزان چه جوریه؟، آیا ترازو است و دو کفّه دارد و قپان است و این جور چیزها؟ اینها را عقل ما نمی‌فهمد. دنبالش هم نرویم. اصل معاد را عقلاً ثابت می‌کنیم، تفاصیل مسائل مربوط به آخرت نقلیه، عقلی نیست، تعبّداً می‌پذیریم. بسیار حرف خوبی است این حرف شیخ‌الرّئیس بوعلی سینا. می‌دانید بوعلی سینا یک فرد عادی نیست، از مغزهای بسیار متفکّر عالَمه، یعنی تمام آن کسانی که فلاسفه هستند، حُکما هستند، ابزار کارشان عقل است، او را به عنوان یک مرد متفکّر و نابغه‌ی در فکر و عقل قبولش دارند. او این جمله را در کتاب شِفاء در بحث الهیّات ـ قسمت الهیاتش مربوط به معاد ـ این جمله را اونجا دارد که بسیار منصفانه و عاقلانه گفته، گفته **«وَ یَجِبُ أن یُعلَم أنَّ المَعاد مِنهُ مَا هُوَ مَنقُولٌ مِن الشَّرعِ وَ لا سَبیل إلی إثباتِهِ إلّا مِن طَریِقِ الشَّریعَةِ وَ تَصدیِقِ خَبَرِ النُّبُوَّة»**[[62]](#footnote-62)بسیار حرف عاقلانه و منصفانه می‌گه. می‌گه ما بدانیم، واجب است که بدانیم **«یَجِبُ أن یُعلَم»** واجبه بدانیم یک قسمت از معاد را که اصل اینکه ما حیاتِ بعد از مرگ داریم با برهان عقلی ثابت می‌کنیم. ولی یک قسمتِ از مسائل مربوط به معاد هیچ ممکن نیست، مگر از طریق شرع. **«لا سَبیل إلی إثباتِهِ»** هیچ راهی نداریم برای اثبات آن مطالب إلّا از طریق شریعت و تصدیق خبر نبوّت، نبی‌ای که آمده است إخبار کرده، خبر او را ما تصدیق می‌کنیم. او گزارشگر آسمانیه، او می‌داند در عالَم چه می‌گذرد؟ ما در این وسط واقع شده‌ایم، إحاطه‌ی به عالم نداریم، او گفته است ما تصدیق می‌کنیم.

بعد می‌گوید دارد **«بَسَطَتِ الشَّریعَتِ بِالحَقِّ»**[[63]](#footnote-63)؛ تفاسیر مربوط به عالم قیامت را شریعت حقّه منبسطاً بیان کرده، مشروحاً بیان کرده، کی؟ شریعت بِحَقّه، **«ألَّتی أتیناَ بِنا نَبِّیَنا و سیدنا وَ مَولانَا مُحَمَّد** صلی الله علیه و آله و سلم**»**، می‌گوید اون شریعت حقّه‌ای که در لسان او همه‌ی اینها بیان شده اون شریعتی است که نبیّ ما، آقای ما، مولای ما، سرور ما، رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم او آورده، بیان کرده، و لذا ما در مقابلش خاضعیم. این گفتار یک گفتار فرد عادی‌ای نیست که حالا یک چند جایی درس خوانده باشه مثلاً، یک بادی از دانشگاهی، فیضیّه‌ای مثلاً به مغزش خورده باشه و از آمریکایی، اروپایی، این حرفها نیست، مرد متفکّره، متفّکّرین عالم قبولش دارن، او می‌گه، یک قسمت از مسائل مربوط به معاد نمی‌توانیم ما با برهان عقلی ثابت کنیم، ما ناچاریم در مقابل وحی خاضِع[[64]](#footnote-64) باشیم. این حرفِ این مرد بزرگه، یه مطلبی هم یکی از بزرگان اخلاق دارد، او می‌گه که **«وَالّذِی أوصِیکَ بِهِ»**[[65]](#footnote-65)مطلبی که من سفارشت می‌کنم، ببین از من بپذیر این وصیّت را، **«وَالَّذی أوصِیکَ بِهِ أن لا تَکثر نَظَرک فّی تَفصِیلّ ذلِکَ»**[[66]](#footnote-66)**؛** هیچ وقت دنبال این تفصیل مسائل مربوط به آخرت، تفصیل، جزئیاتش نرو، **«لاَ تَشتَغِل بِمَعرِفَتِهِ»**[[67]](#footnote-67)، خودت را مشغول نکن به اینکه من بشناسم حالا نکیر و منکر چه جوریه؟، چه جور در عالم قبر سوال می‌کنن؟، من پا می‌شم و می‌شینم؟، سرم می‌خوره به لَحَد[[68]](#footnote-68) و این جور چیزهاست، باز حالا چه جوری می‌شود؟، بعد هم در محشر آیا صراط چه جوریه؟، میزان چیه؟، دنبال این حرفها نرو، **« لاَ تَشتَغِل بِمَعرِفَتِهِ بَل إشتَغِل بِالتَّدبِیرِ فِی دَفعِ العَذابِ کَیفَ ما کَانَ»**[[69]](#footnote-69) اینی که وظیفه تو است بعد از اینکه وحی آسمانی آمد، به شما گفت بعد از مرگ شما زنده می‌شوید، کیفر و پاداش دارید، عذاب و صواب دارید، همین قدر قبول کن، بعد در فکر درآ که من چه کنم که به عذاب مبتلا نشوم. در این فکر باش. حالا که او گفته، مسلّم درست گفته، من قبول کرده‌ام حالا باید کاری کنم که به عذاب مبتلا نشوم، حالا عذاب هر کی می‌خواد بدهد، حالا اون عذاب را یک ملکی می‌ده، شیطانی می‌ده، نمی‌دانم ملک چه جوری هست؟، حالا جه جور می‌خواهد باشه؟، دنبال اینها نرو، اصل مطلب مسلّم، بکوش که به عذاب مبتلا نشوی.

بعد مثال می‌زنه، مثل اینکه یک کسی از طرف سلطان وقت محکوم شده به اینکه فردا دستش را ببرن، فردا بناست دستش را ببرند، حالا یک شب مهلت دادند که فردا ببرن دفعش کنند یدش را، حالا این از اول شب بشینه هی فکر کنه که خُب فردا می‌برن با چی می‌خوان ببرن؟ با شمشیر می‌خوان ببرن؟ با کارد می‌خوان ببرن؟ با خنجر می‌خوان ببرن؟ چه جوریه مثلاً؟، یعنی می‌خوابانن می‌برن؟ یا اینکه ایستاده می‌برن؟ از اول شب تا به آخر این فکر رو می‌کنه؛ بهش میگن آقا، آدم عاقل، اینها به چه دردی می‌خوره، الان فکر کن چه کنم که مبتلا به این عذاب نشوم. فکری بکن، یک کسی را داری، سراغش برو، پول می‌خواهی بدی، پارتی می‌خواهی داشته باشی، یک کاری کن که فردا دستت رو نبرن، حالا با هر چی می‌خوان ببرن. این احمقانه است که آدم بشینه فکر کنه که با چی می‌خوان ببرن؟، چه جور می‌خوان ببرن؟، هر جور که می‌خوان ببرن، یک جور، کاری کن دست تو را نبرن، یا مثال دیگه‌ای می‌زنه، اگر یک کسی آمد به شما گفت شما که خوابیده بودی یک عقربی آمد رفت تو لباس شما و من دیدم، او قبول کرد که راست هم می‌گه، حالا فکر می‌کند که خُب این عقرب چه جوریه؟ زرده؟ سیاهه مثلاً؟ نیشش چه جوره؟ چطور نیش می‌زنه اصلاً؟ از کجا رفته تو پیرهن من؟ چطور؟ کسی می‌گه بابا عجب احمقی!، تو این فکر را بکنی عقرب نیشش زده، کار خودش را کرده و نیش زده و رفته، الان وقت اینه که جامه‌ات را بیرون بیار و عقرب را از بین ببر، وظیفه‌ات اینه. حالا ما هم اینجوری هستیم، ما همش نظری داریم در علم، اینی که اینطور گفتن که بعد از مردن نکیر و منکر میان، مثلاً چه جوری سوال می‌کنن؟ چه طور می‌زنن؟ بعد هم اون شکلشان چه جوریه؟ قیافه‌شان چه جوریه؟ این جاهلانه است، ما که قبول کردیم که وحی آسمانی آمده، رسول صادق، مصدّق، اون کسی که بزرگترین مرزهای عالَم در مقابلش خاضع‌اند، او گفته: بابا بعد از مرگ اینه، شما نشسته‌ای می‌گی اینها را فکر می‌کنی، بکوش که فردا به عذاب مبتلا نشوی. معیارش هم همینه که قرآن نشان می‌ده، چه کار بکن؟، تنها ملاک ایمان شما با آخرت اینه که هم نمازخوان باشی و هم ایمان به قرآن بیاوری. مخوّفات[[70]](#footnote-70) قرآن را قبول کنی، ببین قرآن چه جور تهدید می‌کنه؟، چه جور از عذابهای آخرت نشون می‌ده؟، بترسید از تخویفات قرآن و بروید سراغ نماز، نماز هم گفته که بندگی، منتها نماز چون رمز بندگیه، اون کسی که نماز می‌خواند خدا را به حکومت قبول کرده، رفت دنبال کارهاش می‌ره، اونی که نماز نمی‌خوانه اصلاً به رسمیت نمی‌شناسه خدا را، مثل اون کسی که در یک کشوری رژیم حاکم را قبول نکرده، از همه‌ی مزایا محرومه. اوّل رژیم حاکم را قبول بکند بعد دنبالش مزایا هست. نماز خواندن، قبول کردن رژیم خداییه، اونی که قبول کرده به حکومت، حالا دیگه دنبالش همه‌ی بحث‌ها میاد دیگه، اونی که نماز نمی‌خواند یعنی خدا را قبول نکرده‌ام به ربوبیّت اصلاً، رژیم حاکم مقبول نیست، مقبول نیست خُب کافره، از مرز حکومت خارجه، از مملکت او هم خارجه. پس نماز رمز بندگیه، یعنی دو چیز را لازمه رعایت کنیم: یکی مُثبَتات[[71]](#footnote-71) دین که همین نماز رمزشه، یکی هم منفیّات[[72]](#footnote-72) دین که قرآن تخویف می‌کنه، می‌ترسانه شما را. و ما منصفانه اگر خیلی بدمان نیاد اگر بگوییم که ما در هر دو قسمت لنگی داریم، نکند کاشف از این باشد که ایمان به آخرت نداریم، چون قرآن می‌گه ایمان به آخرت ملاکش اینه، هم نمازخوان خوب باشید و هم از مخوفّات قرآن بترسید، باور کنید قرآن را، او که تخویف می‌کند، او که انذار می‌کند، نمازخوان درست و حسابی باشید. نمازهای ما، بنده حالا چه جور نمازی می‌خوانم؟ نمازی می‌خوانم با همه‌ی گناهان قابل جمعه، در حالی که نماز خاصیّتش اینه **«إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَر»**[[73]](#footnote-73)دیگه، نماز درست و حسابی اونی است که آدمی را از مُنکرات[[74]](#footnote-74) باز می‌دارد، اونی که باز نمی‌دارد، این چه جور نمازی خواهد بود؟ از این طرف عبادات ما می‌بینیم که خیلی ناقصه، ولی تقوا نیست، **«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»**[[75]](#footnote-75)**؛** حالا می‌گن مُتَّقین[[76]](#footnote-76) دیگه، اونی که مقبول می‌شود از مُتّقی قبول می‌شود، بله تحلیل کنیم که تقوا غالباً در زندگی ما نیست و لذا اعمال و عبادات ما هم صحیح باشه ولی مقبول نخواهد بود. غیرمقبولیّت صحّت، صحیحه. نمازهای ما صحیحه اما مقبول نمی‌شه، **«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»**[[77]](#footnote-77)**؛** از اون طرف گناهان، اگر ما بگیم انصافاً حالا گاه جسارت شاید بشه اگر ما بگیم هیچ معصیتی باقی نمانده که ما مرتکب نشویم، اغراق نگفته‌ایم. چرا؟ مثلاً موقعی شاید کسی بگه من اصلاً آدم نکشته‌ام تا به حال، خُب یکی از گناهان آدمکشیه، چه طور می‌گید که هیچ معصیت نمانده که من نکردم، خُب نه، آدمکشی من نکردم تا به حال، می‌گیم بله،آدم نکشتی اما در زندگی خودت آبروی کسی برده‌ای یا نه؟ حرفی زدی؟ کاری کردی؟ که شخصیّت کسی لکّه‌دار بشه، آبرویش در میان مردم بریزه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده آبروی مؤمن در ردیف خون مؤمنه **«اَلمُومِنُ حَرامً کُلُّهُ دَمُه وَ مَالُه وَ عِرضُه»**[[78]](#footnote-78)**؛** شما که کاری کردی، حرفی زدی، آبروی کسی پیش کسی برده شد، یک آدم کشتی. دومی‌اش یعنی دو آدم کشتی. سوّمیش یعنی سه آدم کشتی. اگر یک شخصیتی محترم در میان یک ملتی باشه او را که آبروش را بردی در میان صدهزار میلیون‌ها جمعیت آدم کشتی، یعنی در مقابل میلیونها جمعیت آبروش را بردی، عِرض[[79]](#footnote-79) مؤمن در ردیف خون مؤمنه، درسته ما آدم نکشته‌ایم ولی گاهی آبروریزی بدتر از آدمکشی کرده‌ایم. چون قاتل یک بار آدم می‌کشه، آدمی که آبرو ریخته هی علی‌الدّوام کشته. این بیچاره تا زنده است آبروش رفته در میان مردم، این مرده، چندین بار مرده، اون قاتل یکبار کشته، این صدها هزار بار کشته، ممكنه بگید آقا! من تا به حال زنا نکرده‌ام، چه طور می‌گه هر گناهی؟، بله زنا نکردی اما غیبت که کردی **«أشَدُّ مِنَ الزِّنا»**[[80]](#footnote-80)، مگر نگفتند در دین ما، دنبال یک کسی بد گفتن که او بشنود بدش بیاد از زنا بالاتره، زنا نكرديم اکثر ما، غيبت كه كرديم كه، مي‌گید بابا از گناهان يكي هست كه زنا با مادر و خواهره، **«اَلعَياذُ بِالله»**[[81]](#footnote-81) كه با مادر و خواهرم زنا كرده باشم، بله نکردی، اما ربا چطور؟ كه فرمودند **«دِرْهَمٌ رِباً عِنْدَ اللَّهِ اشَدُّ مِنْ سَبْعینَ زَنْیةً کلُّها بِذاتِ مَحْرَمٍ»**[[82]](#footnote-82) ؛ یک درهم رِبا از هفتاد زِناي با مادر و خواهر بالاتره، پناه بر خدا می‌بریم، گاهی آدم فکر می‌کنه که این مردم جگر شیر دارند که اينجور با كمال سادگي، رِبا عادي بشود در ميان مردم. عجیبه كه قرآن فرمود، **«مَا أصبَرَهُم عَلَي النَّارِ»**[[83]](#footnote-83)، واقعاً اين مردم چه تحمّلي دارند؟ قرآن می‌گه. خدا تعجّب مي‌كند، كه عجب اين مردم چه تحمّلي دارند؟ چطور مي‌توانند آتش ما را تحمّل كنند؟ **«مَا أصبَرَهُم عَلَي النَّارِ»** چقدر تحمّل بر آتش دارند؟ ربا به اين سادگي آدم واقعاً تعجب مي‌كنه، وحشت مي‌كنه، كه خيلي عادي شده باشه، در بسياري از معاملاتي كه انجام مي‌شه ما تحليل كنيم رِبا از آب در مياد. اون رِبايي كه قرآن این اعلان جنگ داده، **«فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»**[[84]](#footnote-84)**،** آیا آن رِبای با اون عظمتی که با اون شدّت و حدّت که قرآن داره، تو ممالک مثل اینکه نیست، وجود خارجی مثل اینکه نداره و به این کیفیت شده، اونوقت ما پس کارمان خیلی گیره، برای اینکه ایمان به آخرت ملاکش اینه، کسانی که ایمان به آخرت دارند هم نماز خوب می‎‌خوانند، و هم از مخوّفات قرآن می‌ترسند، **«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى‌ صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ»**[[85]](#footnote-85)**؛** این دو معیاره، ما هر چه فکر می‌کنیم خیلی مشکله، ما در قرآن از تخویف قرآن می‌‌ترسیم، گفت: **«یَا رَسُولَ اَللَّهِ أَسْرَعَ إِلَيْكَ اَلشَّيْبُ»**[[86]](#footnote-86)**؛** خیلی زود پیری به سراغتان آمد، خیلی زود پیر شدید شما، فرمود: **«شَيَّبَتني سُورَة هُود وَ الوَاقِعَة وَ المُرسَلات وَ عَمَّ يَتَساءَلوُن»**[[87]](#footnote-87)**؛** این چهار سوره پیرم کرده، عجیبه، اون چهار سوره حالا سوره اولش، هود، **«فَاستَقِم كَما أُمِرتَ وَمَن تابَ مَعَكَ»**[[88]](#footnote-88)**؛** خیلی با حدّت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد خطاب قرار گرفته **«فَاستَقِم كَما أُمِرتَ»؛** طبق مأموریتی که به تو داده‌ایم مستقیم باش و مردم را هم مستقیم کن و خُب این مستقیم کردن خیلی کار مشکلیه، پیر کرد پیغمبر را، برای اینکه مردم را در صراط دین مستقیمش کند. **«فَاستَقِم كَما أُمِرتَ»؛ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»** [[89]](#footnote-89)؛ الله گفتند و پای حرف خود ایستادند. خیلی مشکله، که آدم بگه الله، سر حرف خود بایسته. تمام گفتار الله را در زندگیش محقّق کنه، عقائدش را، اخلاش و یا عملش را، اینها حالا در سوره هود؛

در سوره واقعه چی؟ یک آیه هم از سوره واقعه، **«ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ، لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ، فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ، فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ، فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ، هذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ»**[[90]](#footnote-90)**؛** ای مردمی که باور نکرده‌اید گفتار ما را روز قیامت، صبر کنید می‌رسید به اینجا که شما را از اون میوه‌های زهرآگین زقّوم[[91]](#footnote-91) شکمتان را پر می‌کنند، بعد اونها را خوردید اون تلخی‌ها، تشنگی می‌آورد، داد می‌زنید برای آب، آبهای داغ و جوشان بر شکمتان می‌ریزند. اینقدر تشنه‌اید که برای خوردن آبهای داغ هم مثل شترهایی که یک مدتی تشنه ماندند هجوم می‌آورید. **«فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ، هذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ»**[[92]](#footnote-92)**؛** خُب چه می‌شه کرد؟ ما هستیم و این قرآن دیگه. تخویف قرآن اینه. ما خیلی گرفتاری داریم. قرآن تخویف می‌کنه اصلاً ما الان در مجالس ترحیم ما قرآن دیگه نمی‌خوانند، مفلوکه قرآن، خیلی بدبختیه، با این که مجلس ترحیم، مجلس ختم، برای همینه که یک قدر بیایند مردم قرآن بشوند. آیات مرگ بشنوند، آیات برزخ و محشر بشنوند، نیست، غالباً شعر می‌خوانند، اشعاری که در آنجا خوانده می‌شه بیش از قرآنه، یعنی چه؟ یعنی مگر شعر سعدی و حافظ در مجلس ختم بیشتر از قرآن تکان در دل‌ها ایجاد می‌کند؟، یعنی کلام خدا تکان نمی‌ده مردم را؟، شعر حافظ تکان می‌ده، شعر سعدی تکان می‌ده، پس چرا اینجوری شده؟ ما حتّی قبرستان‌های ما مثل گلستان شده، تفرّجگاه شده، گردشگاهه، اونجا دیگه به یاد مرگ آدم نمی‌افته، اونجا هر چه هست، سبزه‌زار و درخت و چمن و لوسترها و اینجور چیزهاست، حتّی کشیده مسأله به مِنی و عرفات، اونجا را هم کم کم درخت می‌کارند و سرسبز و خرّم می‌شود، تفرّجگاه بشه دیگه، هر چه این صورت ظاهر جلو می‌رود معنویّات عقب می‌ره. و شاید هم یک دشمن یک نظری داشته باشه در اینجاها؟ هی بخواد جنبه‌های مادّی و ظاهری، هی رونق بده، هی بالا ببرد، جنبه‌های معنوی عقب برود، خُب اینجور شده، جنبه‌های معنوی متروک شده، در جان ما اونی که الان حاکمه هوای نفس حاکمه، خوشمان میاد از این جریانات مادّی دنیوی، دنیاگرایی در جان ما ریشه دوانده. اون جایی که جلوه‌های دنیاست دوست داریم، رونق‌اش می‌دیم، گل کار می‌کنیم، چمنزار می‌کنیم همه‌ی اینها رو، اونجایی که جنبه‌های معنوی است که یاد خدا باشد و یاد مرگ و آخرت و فراموشمان می‌شود.

حالا باز قرآن، یک آیه هم از سوره مرسلات. چون فرمود سوره دیگری که مرا پیر کرده مرسلاته، این آیه را از آنجا می‌خوانم. می‌فرماید:**«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»**[[93]](#footnote-93)**؛** قرآن بگه وای، پس معلوم می‌شه خیلی مهمه، وای بر بدبختی انسان‌های ناباور که باور نمی‌کنند، اون روز به شما گفته می‌شود **«انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»**[[94]](#footnote-94)**؛** پیش بیافتید، بی‌معطلی، حرکت کنید به سمت همان عذاب خانه‌ای که می‌گفتیم و باورتان نمی‌شد **«انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» ، «انْطَلِقُوا إِلي‏ ظِلٍّ ذي ثَلاثِ شُعَبٍ»**[[95]](#footnote-95)**، «لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ»**[[96]](#footnote-96)**؛** بروید به سمت آن آتشی که سه شاخه است، حالا خدا سه شعبه داره نشان می‌دهد، سه شعبه است، نه آرام بخش است و نه اینکه شما را از آتش می‌تواند باز بدارد. **«لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ، إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ»**[[97]](#footnote-97)**؛** اما عجیبه خُب نمی‌فهمیم. فرمود آن آتش جوری است که وقتی جرقّه می‌زند هر جرقّه‌اش به قدر یک کاخ عظیم است، هر جرقّه‌اش. آتیشی که جرقّه‌اش به قدر یک کاخ باشه، خود آتش چه خواهد بود؟، **«إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ»**[[98]](#footnote-98)شرر یعنی جرقّه، ترمی یعنی پرتاب می‌کند، جرقّه‌هایی پرتاب می‌کند، هر جرقّه‌اش به قدر یک کاخه، **«كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ»**[[99]](#footnote-99)**؛** در سرعت حرکت و کثرت مانند شترهای زرد رنگیه که با شتاب به هر سو پراکنده بشوند، آتشی که جرقّه‌هایش اینه، از جهت عظمت و بزرگی مثل یک کاخه، از جهت رنگ و سرعت و حرکت و پراکندگی به شترهایی که به اطراف می‌دوند، **«كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ»** اگه به مردمی بگوییم که بابا بیایید در مجالس وَعظ و قرآن یه قدری بشنوید قرآن را، موعظه بشنوید، می‌گویند ما اینقدر کار داریم که به اینها نمی‌رسیم، اینقدر ما کار داریم که حوصله نداریم حالا، مسجد برویم و مجلس وعظ. اگر روزی **«مَلِکُ المَوت»**[[100]](#footnote-100) آمد برای بردن بگویید من کار دارم فعلاً نمی‌توانم، باز خوبه، اگر اینقدر مرد باشند که وقتی **«مَلِکُ المَوت»** آمد گفت بسم‌الله برویم، بگوید من کار دارم، مجال ندارم بیام حالا برو، اگر بتوانند او را از هم از خود دفع کنند، بسیار خُب، حالا هم بگویند ما کار داریم، ما کار داریم، ما مجال نداریم که قرآن بشنویم و حرف و آیه بشنویم و اینها مال مردم پا در لب گوره.

بسیارخُب، حالا چند جمله هم عرض ادب به آستان مقدس امام حسین، سید الشهداء علیه‌السلام و الصلاه داریم:

برگشتند اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن همه سختی‌ها، اون همه ناگواری‌ها دیدند برای چه بود آقایان محترم؟ برای همین دین بود دیگه. **«وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى وَ شَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ»**[[101]](#footnote-101)**؛** یعنی خدایا من اعتراف می‌کنم، به این اعتراف ما روز قیامت هم چوب می‌گذارند اعتراف کردی و نرفتی دنبالش، گفتیم من می‌شناسیم امام حسین علیه‌السلام را، برای چه خون دلش را ریخت؟ برای اینکه بندگان تو را از این بی‌دینی بیرون بیاورد، به صراط مستقیم دین بیاورد. از این جهالت و دنبال شهوات رفتن بیاورد در مسیر عقل و ایمان قرار بده، اینو اعتراف می‌کنیم، روز قیامت خواهند گفت تو در زیارت اربعین خوندی این مطلب را، چرا نفهمیدی هدف امام حسین علیه‌السلام چه بوده؟ چرا خون خود را ریخته؟ چرا زینب کبری علیه‌السلام به اون جلالت و عظیم باید تن به اسارت بدهند؟، بروند تا دین را ترویج کنند برگردند، به هر حال وقتی برگشتند حالا نمی‌دونیم آیا به کربلا رسیدند در اربعین یا نه؟، ولی به هر حال اون روزی که به مدینه می‌رسیدند غوغایی بر پا شد، اوّل وقتی که رسید زینب کبری علیه‌السلام ، اوّلین کاری که کرد به مدینه رسید اوّل رفت سراغ قبر جدّ بزرگوارش و قبر مادر کبرایش زهرا علیه‌السلام ، رفت داخل مسجد هم نشد، دستها را گذاشت به دو تا چوبه چارچوب در، سرش رو گرفت به داخل مسجد و یک جمله گفت **«یَا رَسُولَ الله إنّی نَاعِیَهً إلَیکَ بِالحُسَین علیه السلام»**[[102]](#footnote-102) **؛** ای جدّ بزرگوار من خبر مرگ آورده‌ام، خبر مرگ حسین را آورده‌ام، همین قدر بگویم من با برادر رفتم و اما بی‌برادر برگشتم.

**صَلَّی اللهُ عَلَیک یَا رَسوُلَ الله**

1. . بحار الأنوار، ج۹۹، ص۱۰۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره انعام، آیه 92. [↑](#footnote-ref-2)
3. . نابودی. [↑](#footnote-ref-3)
4. . آنکه همیشه بوده و دائم و ابدی است. [↑](#footnote-ref-4)
5. .به طور دائمی، مستمر. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره ملک، آیه 1. [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره اعراف، آیه 54. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره مؤمنون، آیه 14. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره غافر، آیه 68. [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره روم، آیه 19. [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره فاطر، آیه 13. [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره ق، آیه 9. [↑](#footnote-ref-12)
13. . فرود آوردن. [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره زمر، آیه 21. [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره مریم، آیات 30 و 31. [↑](#footnote-ref-15)
16. . قرار داد مرا. [↑](#footnote-ref-16)
17. . دارای برکات زیاد. [↑](#footnote-ref-17)
18. . مبتلا به بیماری برص و پیسی اندام. [↑](#footnote-ref-18)
19. . بیماریی است که بر پوست بدن پدید آید و پوست لکه لکه سپید گردد سپیدتر از رنگ پوست. [↑](#footnote-ref-19)
20. . کور مادرزاد را گویند. [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره آل عمران، آیه 96. [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره انبیاء، آیه 50. [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره ص، آیه 29. [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان. [↑](#footnote-ref-24)
25. . به پایین فروفرستادن. [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره انعام، آیه 24. [↑](#footnote-ref-26)
27. . بقای آن لازم است. [↑](#footnote-ref-27)
28. . فرو فرستاده شده. [↑](#footnote-ref-28)
29. . سوره انعام، آیه 92. [↑](#footnote-ref-29)
30. . بشارت دهنده. [↑](#footnote-ref-30)
31. . تصدیق شده، گواهی شده. [↑](#footnote-ref-31)
32. . آن که از پس چیزی آید و بدو پیوندد. [↑](#footnote-ref-32)
33. . سوره صف، آیه 6. [↑](#footnote-ref-33)
34. . بشارت، خبر خوش، مژده، بشارت دادن، خبرخوش آوردن، مژده دادن. [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره آل عمران، آیه 4. [↑](#footnote-ref-35)
36. . همان. [↑](#footnote-ref-36)
37. . عنوان دوازده تن از یاران و شاگردان ویژه‌ی عیسی مسیح است. [↑](#footnote-ref-37)
38. . لوقا از مسیحیان نخستین بود که سومین انجیل و نیز کتاب اعمال رسولان را نگاشت و انجیل لوقا تنها انجیلی است که مخاطبی مشخص دارد، [↑](#footnote-ref-38)
39. . انجیل یوحنا از نظر ساختار و محتوا با سه انجیل هم‌نظر (متی، مرقس، و لوقا) متفاوت است. برخی از رویدادها و تعالیمی که از زندگی [عیسی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%DB%8C%D8%B3%DB%8C) در این انجیل بدان اشاره شده‌است در سه انجیل دیگر نیامده‌است [↑](#footnote-ref-39)
40. . بر اساس روایت سنتیِ مسیحیت، این کتاب توسط متی یکی از دوازده حواری عیسی نگاشته شده‌است. [↑](#footnote-ref-40)
41. . انجیل مَرقُس از نظر حجم کوتاه‌ترین انجیل است. این از آن سبب است که تعالیم مسیح را کمتر از سایر انجیل‌ها نقل می‌کند. توجه مرقس بیشتر به کارها و معجزات عیسی است. [↑](#footnote-ref-41)
42. . پیشین، قبلی، سابق. [↑](#footnote-ref-42)
43. . سوره اسراء، آیه 88. [↑](#footnote-ref-43)
44. . سوره انعام، آیه 92. [↑](#footnote-ref-44)
45. . همان. [↑](#footnote-ref-45)
46. . به وجود آمدن ، هستی یافتن. [↑](#footnote-ref-46)
47. . آبادی، ده، دهات، دهکده، دیه، رستاق، روستا، قصبه [↑](#footnote-ref-47)
48. . سوره یوسف، آیه 82. [↑](#footnote-ref-48)
49. . سوره اعراف، آیه 96. [↑](#footnote-ref-49)
50. . سوره هود، آیه 7. [↑](#footnote-ref-50)
51. . دحو به معنای واگسترانیدن، گسترش دادن و چیزی را از جای آن برکندن و «دحوالارض» به معنای گستراندن زمین است. [↑](#footnote-ref-51)
52. . سوره انعام، آیه 19. [↑](#footnote-ref-52)
53. . سوره تکویر، آیه 27. [↑](#footnote-ref-53)
54. . سوره فرقان، آیه 1. [↑](#footnote-ref-54)
55. . سوره انعام، آیه 92. [↑](#footnote-ref-55)
56. . خواهشها و امیال نفسانی، خواسته‌های نفس. [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره بقره، آیه 156 [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره انعام، آیه 92. [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره مؤمنون، آیه 9. [↑](#footnote-ref-59)
60. . سوره عنکبوت، آیه 45. [↑](#footnote-ref-60)
61. . به معنای انکار شده و انکار کننده، در فرجام‌شناسی اسلامی، دو فرشته هستند که ایمان مرده‌ها را در قبرشان آزمایش می‌کنند. [↑](#footnote-ref-61)
62. . الهیات من کتاب شفاء، ص 460. [↑](#footnote-ref-62)
63. .همان. [↑](#footnote-ref-63)
64. . افتاده، خاکسار. [↑](#footnote-ref-64)
65. . احیاء علوم الدین، ج 4، ص 5. [↑](#footnote-ref-65)
66. . همان. [↑](#footnote-ref-66)
67. . همان. [↑](#footnote-ref-67)
68. . شکاف در پهن گور. [↑](#footnote-ref-68)
69. . احیاء علوم الدین، ج 4، ص 5. [↑](#footnote-ref-69)
70. . بیم‌ها، خطرها. [↑](#footnote-ref-70)
71. . اصول ثابت شده. [↑](#footnote-ref-71)
72. . آنچه نهی شده. [↑](#footnote-ref-72)
73. . سوره عنکبوت، آیه 45. [↑](#footnote-ref-73)
74. . چیزهای نامطبوع و نامشروع. [↑](#footnote-ref-74)
75. . سوره مائده، آیه 27. [↑](#footnote-ref-75)
76. . پرهیزگاران. [↑](#footnote-ref-76)
77. . سوره مائده، آیه 27. [↑](#footnote-ref-77)
78. . الئالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۲۶. [↑](#footnote-ref-78)
79. . آبرو، ناموس. [↑](#footnote-ref-79)
80. . بحارالانوار، ج 72، ص 259. [↑](#footnote-ref-80)
81. . پناه بر خدا. [↑](#footnote-ref-81)
82. . وسايل الشيعه، ج 12، ص 423. [↑](#footnote-ref-82)
83. . سوره بقره، آیه 175. [↑](#footnote-ref-83)
84. . سوره انعام، آیه 92. [↑](#footnote-ref-84)
85. . سوره بقره، آیه 279. [↑](#footnote-ref-85)
86. . الخصال، ج 2، ص 199. [↑](#footnote-ref-86)
87. . همان. [↑](#footnote-ref-87)
88. . سوره هود، آیه 12. [↑](#footnote-ref-88)
89. . سوره فصلت، آیه 30. [↑](#footnote-ref-89)
90. . سوره واقعه، آیه 51 ـ 56. [↑](#footnote-ref-90)
91. . نام درختی است که به گفته قرآن در قعر آتش جهنم رشد می‌کند. [↑](#footnote-ref-91)
92. . سوره واقعه، آیات 55 ـ 56. [↑](#footnote-ref-92)
93. . سوره مرسلات، آیه 19. [↑](#footnote-ref-93)
94. . سوره مرسلات، آیه 29. [↑](#footnote-ref-94)
95. . سوره مرسلات، آیه 30. [↑](#footnote-ref-95)
96. . همان، آیه 32. [↑](#footnote-ref-96)
97. . همان، آیه 32-32. [↑](#footnote-ref-97)
98. . همان، آیه 32. [↑](#footnote-ref-98)
99. . همان، آیه 33. [↑](#footnote-ref-99)
100. . فرشته مرگ. فرشته جان ستان. [↑](#footnote-ref-100)
101. . زیارت اربعین. [↑](#footnote-ref-101)
102. . [زینب الکبری (علیهاالسّلام) من المهد الی اللحد، ج۱، ص۵۲۲.](http://lib.eshia.ir/27206/1/522/%D9%88%D9%86%D8%A7%D8%AF%D8%AA) (یا جَدّاه اِنّی ناعِیهٌ اِلَیْکَ اخِی الْحُسَیْنَ؛ ‌ای جدّا! من خبر [مرگ](http://wikifeqh.ir/%D9%85%D8%B1%DA%AF%22%20%5Co%20%22%D9%85%D8%B1%DA%AF) برادرم حسین را برای تو آورده‌ام). [↑](#footnote-ref-102)